

بازخوانی ماهیت نزول دفعی در تفسیر قرآن به قرآن

محمد پارسائیان*

دکتری علوم قرآن و حدیث پژوهشکده نهج البلاغه، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۰۹)

چکیده

کیفیت نزول و تجلی قرآن کریم از مسائل مهم در علوم قرآنی است که از همان ابتدای نزول قرآن مورد پرسش مسلمانان و یهودیان قرار گرفته است و آیاتی از قرآن کریم نیز برای تبیین این مسئله نازل شده است. اما در این بین، ظاهر برخی از آیات قرآن اثبات کننده نوعی نزول دفعی برای آن در شب قدر است که این مسئله با برخی آیات دیگر و نیز مسلمات تاریخی سازگاری ندارد. مفسران در طول تاریخ برای جمع بین این دو مجموعه آیات، آرای متعدد و مختلفی ارائه کرده اند که برخی با نفی نزول دفعی و تأویل آیات آن و برخی با اثبات و تبیین ماهیتی از نزول دفعی در پرتو روایات تلاش داشته اند محملی برای این آیات بیابند که با مجموعه آیات هماهنگ باشد. نگارنده در این مقاله تلاش دارد تا با بیان تفصیلی نظرات گذشتگان و نقد آنها، با بهره گیری از آیات قرآن، تبیینی از ماهیت نزول دفعی قرآن ارائه دهد و شبهات مطرح در این زمینه را نیز پاسخگو باشد.

واژگان کلیدی: نزول قرآن، دفعی، تدریجی، شبهات.

* E-mail: m.iqna@yahoo.com

مقدمه

یکی از مباحث مهمی که درباره نزول قرآن مطرح است و سابقه‌ای نسبتاً طولانی دارد، کیفیت نزول و تجلی قرآن کریم است. خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ (البقره/۱۸۵)؛ یعنی قرآن کریم در ماه مبارک رمضان نازل شده است. در سوره دخان نیز می‌فرماید: ﴿حَمْدٌ * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾ (الدخان/۱-۳) که دلالت بر نزول قرآن در یک شب بابرکت دارد. از سوی دیگر، در آیه اول سوره قدر می‌خوانیم: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ (القدر/۱) که روشن می‌شود زمان نزول قرآن، شب قدر است. از مجموع این سه آیه به دست می‌آید که در ماه مبارک رمضان، شب بابرکتی به نام قدر وجود دارد که قرآن مجید در آن نازل شده است.

این در حالی است که تاریخ مسلم و شأن نزول آیات، نشانگر نزول قرآن در ۲۳ سال به صورت تدریجی بر رسول اکرم^(ص) است و در کنار این مسئله، مفاد بسیاری از آیات به طور صریح یا ضمنی به آن اشاره دارد. بنابراین، ظاهر آیات قرآن در مسئله کیفیت نزول قرآن متفاوت است، اما این معنا مسلم است که هرگز اختلاف و تعارضی بین آیات کریمه قرآن وجود ندارد و می‌توان برای هر کدام از دو دسته آیات یادشده محلی یاد کرد که با محل دیگر هماهنگ است.

۱. پیشینه پژوهش

جمعی از بزرگان، همانند عامر شعبی (ر.ک؛ سیوطی، ۱۴۲۴ق.، ج ۱: ۱۴۶ و ۱۴۹)، شیخ مفید (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق.، ج ۱۴۰۴ق.، ج ۱۸: ۲۵۱)، سید مرتضی (ر.ک؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵ق.، ج ۱: ۴۰۲ و ۴۰۳)، زمخشری (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۱: ۲۲۷)، ابن شهر آشوب (ر.ک؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۲۸ق.، ج ۱: ۶۳) و بیضاوی (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۰۸ق.، ج ۱: ۲۱۷) و از متأخران، آیت‌الله معرفت (ر.ک؛ معرفت، ۱۴۱۵ق.،

ج ۱: ۱۰۴-۱۱۲) نزول دفعی را انکار نموده‌اند و آیاتی را که بر نزول دفعی قرآن وجود دارد، به نحوی تأویل نموده‌اند.

در مقابل این گروه، شیخ صدوق (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق.، ج ۱۸: ۲۵۰-۲۵۱)، فیض کاشانی (ر.ک؛ کاشانی، ۱۴۰۲ق.، ج ۱۴۰۲ق.، ج ۱: ۵۷)، علامه مجلسی (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق.، ج ۱۸: ۲۵۳-۲۵۴)، ابوعبدالله زنجانی (ر.ک؛ زنجانی، ۱۴۰۴ق.، ج ۳۸-۳۹)، محمدجواد بلاغی (ر.ک؛ بلاغی، بی تا: ۱۶۰)، علامه طباطبائی (ر.ک؛ طباطبائی، بی تا، ج ۲: ۱۸) و بسیاری از عالمان اهل سنت (ر.ک؛ سیوطی، ۱۴۲۴ق.، ج ۱: ۱۱۷ و ۱۱۹) بر اساس ظهور آیات و تصریح شماری از روایات، معتقد به دو نزول قرآن به عنوان تدریجی و دفعی هستند.

شاید برای اولین بار پرسش از این مسئله را شخصی به نام «عطیة بن الأسود» (م. ۷۵ ق.) از علما و پیشوایان خوارج (ر.ک؛ ابن کثیر، ۱۴۱۲ق.، ج ۱: ۲۲۲) و در روایت دیگر، «نافع بن حکم» (ر.ک؛ سیوطی، ۱۴۱۴ق.، ج ۶: ۱۶۹) مطرح کرد. وی به ابن عباس می‌گوید: من دچار شک شده‌ام؛ زیرا قرآن در یک جا نزولش را در ماه رمضان، شب قدر و شب مبارک معرفی می‌کند، حال آنکه قرآن در ماه‌های شوال و ذی‌القعدة و غیر آن نازل شده است! (طبری، ۱۳۹۳ق.، ج ۲: ۱۹۷ و ابن جوزی، ۲۰۰۱م.، ج ۷: ۲۱۶). ابن عباس پاسخ می‌دهد: «لیلة مبارکة همان شب قدر است و این شب در ماه رمضان قرار دارد. قرآن جمله واحد (به صورت دفعی) در شب قدر به بیت‌المعمور نازل شد و آنگاه در خلال سال‌ها و ماه‌ها رسلاً (تدریجی) بر پیامبر^(ص) نازل گردید» (طبری، ۱۳۹۳ق.، ج ۲: ۱۹۸).

۲. بررسی تفصیلی نظرات

مفسران در باب جمع بین این دو مجموعه آیات، آرای متعدد و مختلفی را ارائه کرده‌اند که در ادامه به طور اجمالی به بررسی و نقد نظرات آنان می‌پردازیم.

۱-۲. آغاز نزول قرآن در شب قدر

بیشتر اهل سنت و برخی از علمای شیعه، مانند شیخ مفید (ر.ک؛ مفید، ۱۴۱۴ق.:. ۱۲۲)، سیدمرتضی (سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق.، ج ۱: ۴۰۲-۴۰۳) و ابن شهر آشوب (ابن شهر آشوب، ۱۳۲۸ق.، ج ۱: ۶۳) بر این باورند که منظور از نزول قرآن، تمام قرآن نیست، بلکه منظور، آغاز نزول قرآن است که در ماه رمضان بوده است؛ زیرا شروع کارهای مهم و متدرج، مبداء تحقق آن به حساب می آید. پس به لحاظ مبداء نزول گفته شده که قرآن در شب قدر نازل شده است.

این سخن با ظاهر قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا ظاهر آیات دو سوره قدر و دخان مجموع آیات را مقصود داشته اند و نه بخشی از آن را. از طرف دیگر، اگر منظور، اولین نزول قرآن باشد، نه همه آن، آغاز رسالت باید در ماه رمضان باشد، در حالی که تاریخ مسلم امامیه بر آن است که بعثت آن حضرت در ماه رجب واقع شده است و اگر منظور، آغاز نزول وحی نباشد، اختصاصی به شب مبارکه و لیلۀ قدر نیست (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۷۱).

آیت الله معرفت که یکی از مدافعان این نظریه است، دلایل متعددی را ارائه می دهد که به سبب اهمیت دیدگاه ایشان، به تفصیل آن را بررسی می کنیم. ایشان در پاسخ به این سؤال که چگونه قرآن در شب قدر نازل شده، در حالی که در مدت بیست سال، نجوماً و در مناسب ها و پیشامدهای گوناگون نازل شده است، می نویسد: «ظاهر آیه ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ ابتدای نزول را می رساند. از این رو، بیشتر مفسران آیه شریفه را چنین تفسیر کرده اند: أَيْ بَدَأَ نُزُولُ الْقُرْآنِ فِيهِ» (معرفت، ۱۴۱۵ق.، ج ۲: ۳۴-۳۵).

اما با توجه به اینکه این آیه بیانگر اهمیت ماه رمضان و شب قدر است و در ماه های دیگر نیز قرآن نزول یافته است، نزول چند آیه به تنهایی نمی تواند نشانه اهمیت و اختصاص ویژه این ماه باشد. در ضمن، آیات ﴿حَمِّمٌ * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا

کُنَّا مُنذِرِينَ ﴿الدخان/۱-۳﴾، ظهور روشنی دارند که منظور از قرآن، کل قرآن است؛ زیرا «الکتاب المبین» که به آن سوگند یاد شده، به مجموع این کتاب آسمانی است و با توجه به موارد کاربرد واژه کتاب در قرآن، نمی توان به چند آیه از قرآن عنوان کتاب داد. اگر آغاز نزول را شرافت این ماه بدانیم، باید این آیات را بر معنای خلاف آن حمل کنیم. شواهد تاریخی و روایی نیز حاکی از آغاز نزول تدریجی قرآن در بیست و هفتم ماه رجب است. دلیل دوم ایشان نیز این است که آیه ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...﴾ (البقره/۱۲۸) و آیات مشابه، از گذشته حکایت دارند، به گونه ای که شامل خود این آیات نیز نمی شود. پس این آیات از چیز دیگری جز خود خبر می دهند و آن، شروع نزول قرآن است (ر.ک؛ معرفت، ۱۴۱۵ق.، ج ۲: ۳۸).

باید توجه داشت که تعبیرهای قرآن مناسب با نزول تدریجی است و در این مرحله، آیات قرآنی بر پیامبر^(ص) نازل می شد تا بر مردم بخوانند. اما نزول دفعی، واقعیتی غیر از نزول تدریجی است و در شب قدر ماه رمضان، پیش از نزول تدریجی این آیات رخ داده است. طبیعی است که اخبار از آن باید مناسب با زمانی باشد که این آیات بر پیامبر^(ص) وحی شده است.

دلیل دیگری که ایشان مطرح می کنند و مطابق بیان شیخ مفید و سید مرتضی است (ر.ک؛ مفید، ۱۴۱۴ق.؛ ۱۲۲ و سید مرتضی، ۱۴۰۵ق.، ج ۱: ۴۰۲-۴۰۳). خبر واحد بودن، روایتی است که در اثبات نزول دفعی بدان استناد شده که موجب علم و قطع نمی شود. در پاسخ باید گفت که اگرچه استناد صرف به روایت شیخ صدوق، حتی در صورت تصحیح سند، حداکثر مفید ظن می گردد و بیشتر دانشمندان اسلامی در این گونه مسائل اعتقادی ظن را حجت نمی دانند (ر.ک؛ انصاری، ۱۲۸۱ق.؛ ۱۶۹-۱۷۱)، اما این مسئله نمی تواند نافی ظهور آیات قرآن در نزول دفعی آن باشد و تمسک تمام معتقدان به نزول دفعی تنها بر این روایت نیست. آیت الله معرفت ایرادهای دیگری نیز بر نظریه نزول دفعی دارد که در بخش بررسی ایرادها و شبهات به آنان خواهیم پرداخت.

۲-۲. نزول بخشی از آیات در شب قدر

این گروه معتقدند آیات دال بر نزول دفعی، ناظر به بخشی از آیات قرآن است. برخی با توجه به مخدوش بودن نظر اول گفته‌اند که واژه «قرآن» جنس است و منظور از قرآن، مقداری از آن است. برخی از این گروه، خصوصاً سوره حمد و برخی بیشترین آیات را مد نظر قرار داده‌اند (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۲: ۱۹-۲۳ و شاذلی، بی‌تا، ج ۲: ۱۷۱؛ رشیدرضا، بی‌تا، ج ۲: ۱۶۱؛ فخر رازی، بی‌تا، ج ۳: ۲۲۷؛ همان، ج ۵: ۸۵؛ طبرسی، ۱۳۹۵ق، ج ۱: ۲۷۶ و همان، ج ۱۰: ۵۱۸). این دیدگاه خلاف ظاهر آیات قرآنی است، به ویژه آیه ۱۸۵ بقره که ظهور در نزول کل قرآن دارد و نه بخشی از آن. همچنین، روایات نیز با این قول سازگار نیست.

۳-۲. نزول یکساله برخی آیات

در شب قدر هر سال، آن اندازه از آیات که نیاز سال بوده است، یکجا بر پیامبر^(ص) نازل می‌شد. سپس همان آیات تدریجاً در ضمن سال بر حسب مناسبت‌ها و پیشامدها نازل می‌گردید. منظور از ماه رمضان و لیله قدر، ماه رمضان و شب قدر هر سال است و نه تنها یک سال. این نظر با ظاهر تعبیر قرآن که نزول قرآن یکباره انجام شده است و نه نزول یکباره برخی از آیات قرآن، منافات دارد (ر.ک؛ سیوطی، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۱۱۲). البته ناگفته نماند که بحث عرضه سالانه قرآن بر پیامبر^(ص) پس از نزول آن در طول سال گذشته نیز در روایات مطرح شده است (ر.ک؛ ابن حنبل، ۱۴۰۲ق، ج ۱: ۲۷۶، ۳۲۵-۳۲۶ و ۳۶۳ و بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲: ۲۲۸ و همان، ج ۶: ۱۰۱-۱۰۲). البته خداوند وعده آن را در سوره اعلی بیان فرموده بود: ﴿سَتُنزِّلُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (الأعلى/۶).

۴-۲. نزول قرآن یا سوره‌های دخان و قدر

مقصود بر آیات دال بر نزول دفعی، آن است که قرآن یا سوره‌های دخان و قدر درباره فضیلت ماه رمضان یا شب قدر و یا در باب لزوم روزه ماه رمضان نازل شده است و

بیان‌کننده زمان نزول نیستند تا با آیات دال بر نزول تدریجی ناسازگار باشد (ر.ک؛ فخر رازی، بی تا، ج ۵: ۸۵؛ همان، ج ۳: ۲۸ و بیضاوی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۶۱۱). این دیدگاه نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا این احتمال با سوره بقره ممکن است سازگار باشد، اما با آیات سوره‌های دخان و قدر قابل تطبیق نیست. علاوه بر این، چنین برداشتی خلاف ظاهر آیه است و دلیلی بر دست برداشتن از ظاهر آن نداریم. روایات نیز بر خلاف آن دلالت دارد (ر.ک؛ الحویزی، ۱۳۸۳ق، ج ۴: ۶۲۰ و همان، ج ۵: ۶۲۴).

۲-۵. نزول دفعی حقیقی در کنار نزول تدریجی

قرآن دو نزول دفعی و تدریجی داشته‌است. بر اساس این دیدگاه، قرآن در شب قدر یکجا بر پیامبر^(ص) نازل شده، سپس در طول مدت نبوت، دوباره به تدریج نزول یافته‌است. هم ظاهر آیات بر این مطلب دلالت دارد و هم روایات متعدد آن را تأیید می‌کند. بر این نظر، تأویلات دیگری هم وجود دارد که برخی صرفاً جنبه تأویل و توجیه حدیث است و برخی دیگر با استناد به شواهد قرآنی و روایی سعی در اثبات آن نموده‌اند.

۲-۵-۱. نزول قرآن بر بیت‌المعمور

برخی از اهل سنت و نیز علمای بزرگ شیعه، مانند شیخ صدوق با استفاده از برخی شواهد تاریخی و روایی بر این عقیده هستند که قرآن یک بار به صورت واحد، بر آسمان دنیا و یا «بیت‌العزة» یا «بیت‌المعمور» به وسیله جبرئیل بر سفیران گرامی نازل شده‌است و نزول تدریجی از بیت‌المعمور و سفیران گرامی بر پیامبر خدا^(ص) در طول ۲۳ سال نبوت صورت پذیرفته‌است. سیوطی پس از نقل این دیدگاه، آن را صحیح و مشهورتر می‌شمرد (ر.ک؛ سیوطی، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۱۱۰).

روایتی که در منابع اهل سنت از ابن عباس نقل شده (ر.ک؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۲۲۲؛ همان: ۵۳۰؛ بیهقی، بی تا، ج ۴: ۳۰۶؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۳ق، ج

۳:۹ و نسائی، ۱۳۴۸ق.، ج ۶: ۵۱۹)، در منابع شیعه از امام صادق^(ع) نیز روایت شده است (ر.ک؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۶۲۹، صدوق، ۱۴۰۰ق.: ۱۱۹، قمی، ۱۴۰۳ق.، ج ۱: ۶۶؛ همان، ج ۲: ۴۳۱ و ناصحیان، ۱۳۸۴: ۸۱). شیخ صدوق نزول دفعی را به عنوان یک اعتقاد و باور مذهبی ارائه کرده است (ر.ک؛ ابن بابویه، ۱۴۰۰ق.: ۸۲). شیخ مفید به بررسی و نقد آن پرداخته و نوشته است: «آنچه شیخ صدوق (در باره نزول دفعی) به آن اعتماد کرده، حدیث واحدی است که ثمره علمی و عملی ندارد» (مفید، ۱۴۱۴ق.: ۱۲۲).^۳

در باره حدیث ابن عباس باید گفت که این حدیث موقوفه است و اطمینانی به صدور این روایت از پیامبر^(ص) نیست. ضمن اینکه اختلاف شدیدی در پاسخ‌های نقل شده دیده می‌شود؛ مثلاً در جایی نزول بر مواقع نجوم (ر.ک؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ق.، ج ۲: ۲۲۲)، جایی دیگر بر بیت العزة (ر.ک؛ هیشمی، ۱۴۰۸ق.، ج ۷: ۱۴۰) و روایتی دیگر «بیت المعمور» (ر.ک؛ طبری، ۱۳۹۳ق.، ج ۱: ۹۷) نازل شده است و در روایتی، از لوح محفوظ (ر.ک؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۳ق.، ج ۹: ۳) و روایت دیگری از «سما علیا» (ر.ک؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ق.، ج ۲: ۲۲۲) نازل شده است.

شیخ صدوق پس از نقل روایت از امام صادق^(ع)، دست به تأویل می‌زند که مقصود از نزول دفعی، آگاهی دادن پیامبر^(ص) به محتوای کلی قرآن است؛ یعنی صرفاً علم به قرآن و آگاهی اجمالی بر محتوای آن به پیامبر^(ص) اعطاء می‌شود (ر.ک؛ ابن بابویه، ۱۴۰۰ق.: ۱۱۹). علامه مجلسی نیز پس از نقل دیدگاه شیخ صدوق و نقد شیخ مفید نسبت به آن، اشکالات شیخ مفید را رد می‌کند و از دیدگاه صدوق پشتیبانی می‌کند (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق.، ج ۱۸: ۲۵۰-۲۵۴).

۲-۵-۲. تأویل بیت المعمور به قلب مطهر پیامبر^(ص)

فیض کاشانی نیز با شاهد آوردن روایت، تأویل را متوجه بیت المعمور می‌کند و آن را قلب مطهر پیامبر^(ص) می‌داند که در مدت ۲۳ سال از قلب آن حضرت بر زبان شریف

ایشان جاری می‌شد (ر.ک؛ کاشانی، ۱۴۰۲ق.، ج ۱: ۶۴-۶۵). این تحلیل اگرچه سخن متینی به نظر می‌رسد، اما تأویل بیت‌المعمور به قلب پیامبر^(ص) بی‌دلیل می‌نماید و نمی‌تواند بیانگر دو نوع نزول باشد. البته تعبیر فیض کاشانی در این باب، گویای آن است که وی نسبت به تأویل مزبور قاطع نبوده است؛ زیرا می‌گوید: «کأنه أريد به نزول معناه على قلب النبي^(ص)» (همان). علاوه بر این مسئله، طبق روایات، «بیت‌المعمور» یک جایگاه مقدس آسمانی است که می‌توان درباره روایات آن ادعای تواتر داشت. لذا تأویل آن به قلب پیامبر^(ص)، تأویلی اجتهادی و عرفانی است که نمی‌توان بر آن تکیه کرد.

۲-۵-۳. نزول جنبه‌های کلی قرآن

ابو عبدالله زنجانی نیز به صورت احتمال می‌گوید: «ممکن است بگوئیم روح قرآن که همان اهداف عالی قرآن است و جنبه‌های کلی دارد، در آن شب بر قلب پاک پیامبر اکرم^(ص) تجلی یافت» (زنجانی، ۱۴۰۴ق. ک ۳۸-۳۹). گویا امام خمینی^(ره) نیز این دیدگاه را پذیرفته بودند و در این زمینه گفته‌اند: «درباره کیفیت نزول قرآن در حدیث است که جمله واحد در بیت‌المعمور و در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا^(ص) نازل شده است. ورود در بیت‌المعمور نیز نزول بر رسول خداستم (خمینی، ۱۳۸۶: ۹۶). این بیان اگرچه شاید توجیهی لطیف و عرفانی بر حدیث است، اما مستند علمی ندارد.

۲-۵-۴. مرحله حقایق عالی و مجرد

علامه طباطبائی با استفاده از آیات دیگر دو نزول دفعی و تدریجی را توضیح می‌دهد:

«یک مرحله، مرحله مفاهیم و حقائق است که در آنجا لفظ، آیه و سوره وجود ندارد و از هر گونه تفصیل و تجزیه عاری است. در واقع، یک وحدت حقیقی به هم پیوسته و مستحکمی که در جایگاه بلند خود استوار و از دسترس همگان به دور است. این مرحله، مرحله احکام است و مرحله دیگر مقام تفصیل

است که فصل فصل و قطعه قطعه است که همان نزول به صورت الفاظ، آیه و سوره است» (طباطبائی، بی تا، ج ۲: ۱۸-۱۶).

ایشان دیدگاه پیشین را با استفاده از آیات دال بر نزول دفعی، تفاوت واژه‌های «انزال» و «تنزیل»، نزول وجود قرآن در لوح محفوظ (ر.ک؛ البروج / ۲۱-۲۲) و دارای احکام بودن آن قبل از تفصیل (ر.ک؛ هود/۱) و نهی پیامبر از تلاوت آیات پیش از به پایان رساندن تلاوت آن به وسیله جبرئیل (ر.ک؛ طه/۱۱۴) به اثبات می‌رساند.

بر این دیدگاه علامه ایرادهای بسیاری وارد شده است.^۴ استدلال علامه در دو واژه «انزال» و «تنزیل»، اگرچه مورد قبول زمخشری و راغب اصفهانی است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۱: ۳۳۶، راغب اصفهانی، ۱۴۲۳ق.:: ۴۸۹)، لیکن بیشتر صاحب نظران لغت عرب، دو واژه مزبور را به یک معنی می‌دانند (ر.ک؛ فیومی، ۱۴۰۵ق.:: ۶۰۰؛ الشرتونی، ۱۳۷۴ق.، ج ۲: ۱۲۱۹ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۱۱: ۶۵۶). علاوه بر این، برخی موارد کاربرد آن در قرآن این نظریه را سست می‌کند؛^۵ به عنوان نمونه، در آیه شریفه **﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ جُمْلَةً وَاحِدَةً﴾** (الفرقان/۳۲) که سخن از نزول دفعی قرآن است، از تعبیر «نُزِّلَ» که درباره نزول تدریجی است، استفاده شده است.

استدلال دیگر علامه چنین است:

«قرآن فراتر از آنچه ما با فهم عادی خود درک می‌کنیم، حقیقتی بسیط، بدون اجزا و فصول دارد که هیچ تغییری در آن راه ندارد. مقام ارجمند آن برتر از آن است که افکار و اندیشه‌های هوس آلود بدان دست یابد و قرآنی که در قالب الفاظ به تدریج بر پیامبر^(ص) نازل شده، متکی بر آن حقیقت یادشده است و همچون لباسی برای آن و مثالی از آن می‌باشد» (طباطبائی، بی تا، ج ۲: ۱۶).

همچنین، وی در تبیین دیدگاه خویش می‌نویسد:

«احکام، مقابل تفصیل است و تفصیل، فصل فصل نمودن و جزء جزء کردن است. بنابراین، مقصود از احکام، وحدت کتاب است، به گونه‌ای که اجزای

منفصل و جدا از هم نداشته باشد. از این آیه استفاده می‌شود که فصول و اجزای متمایز که اکنون در قرآن مشاهده می‌شود، امری عارضی است که پس از احکام، ایجاد شده است و قرآن در آغاز، بسیط و بدون اجزا بوده است» (همان: ۱۸).

جزئیاتی را که در دو دیدگاه علامه و فیض کاشانی آمده، می‌توان مؤید و مکمل یکدیگر دانست که تفاوت‌های ظاهری آن دو نیز قابل تبیین و توجیه است؛ به عنوان مثال: اگرچه در دیدگاه اول، از وجود بسیط قرآن در نزول دفعی، سخنی به میان نیامده، ولی نفی هم نشده است، بلکه می‌تواند مقصود از تعبیر «جمله واحده» ذکر شده در روایات (ر.ک؛ حسینی بحرانی، ۱۳۳۴، ج ۱: ۱۸۲ و کاشانی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۱۶۴-۱۶۵)، همان وجود بسیط باشد (ر.ک؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ج ۱ ک ۹۵). همچنین، گرچه در روایات نزول دفعی به بیت المعمور و مرحوم علامه آن را به قلب رسول الله (ص) می‌دانند، می‌توان گفت که بیت المعمور مرتبه‌ای از وجود است که پیامبر (ص) با اشراف و عروج به آن، حقیقت بسیط قرآن را دریافت کرده است؛ چنان که طبق ظاهر آیه شریفه ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (الواقعه/۷۹)، مطهرون به حقیقت قرآن در لوح محفوظ، یا در مرتبه دیگری از عوالم وجود دست می‌یابند و آن را مس می‌کنند (ر.ک؛ کاشانی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۶۵).

این تحقیق علامه اگرچه با بعضی از شواهد قرآنی تطبیق پذیر است، لیکن باید عنایت داشت که نزول قرآن در شب قدر نمی‌تواند بسیط محض باشد؛ زیرا به فرموده خود قرآن، شب قدر، شبی است که هر امر حکیم و یکپارچه‌ای تفریق و تفصیل می‌یابد: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ (الدخان/۴). شب قدر، شب تقدیر و اندازه‌گیری و گسترش است و چنین شبی با آن مرتبه از قرآن که بسیط محض است، تناسبی ندارد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۷۳). از دید صاحب نظران لغت، احکام به معنای محکم و استوار ساختن و منع از فساد است (ر.ک؛ عسکری، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۴؛ فیومی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۱۴۵ و فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱۹۲). زمخشری در تفسیر «أحكام آیاته» می‌نویسد: «آیات آن به گونه‌ای محکم و

استوار چینش شده که هیچ گونه کاستی و خللی در آن راه ندارد و همچون بنایی استوار است» (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۲: ۳۷۷).

بنابراین، معنای «أُحْكِمَتْ» در این آیه شریفه، یعنی قرآن آیات نظم یافته و متقن دارد. لذا تفسیر «احکام» به نداشتن اجزا و فصول متمایز، ادعایی بدون دلیل است. مراد از واژه «تفصیل» به قرینه آیات دیگر (ر.ک؛ الأنعام/ ۹۷، ۱۱۹ و ۱۲۶) تبیین و تشریح است. در آیه شریفه ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ (الفصلت/ ۴۴)، بدیهی است که مقصود از «تفصیل»، بیان روشن است و نه قطعه قطعه کردن (ر.ک؛ دوزدوزانی، بی تا: ۳۴؛ به نقل از: ناصحیان، ۱۳۸۴: ۸۳).

افزون بر این، هماهنگی بخش پایانی آیه ﴿مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ با ماقبل آن نیز مؤید دیگری است؛ زیرا «حکیم» با «أُحْكِمَتْ» و «خبیر» با «فُصِّلَتْ» تناسبی نیکو دارد. زمخشری می نویسد: «فيه طباقٌ حسنٌ لأنَّ المعنى: أَحْكَمَهَا حَكِيمٌ وَفَصَّلَهَا؛ أَي بَيَّنَّهَا وَشَرَّحَهَا عَالِمٌ بِكَيْفِيَّاتِ الْأُمُورِ» (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۲: ۳۷۷). البته علامه استنادات قرآنی دیگری دارد و می توان از بیانات علامه استفاده کرد که در اثبات نظریه مختار از آنان بهره خواهیم برد.

۲-۵-۵. نزول دفعی در سه مرحله

آیت الله جوادی آملی برای قرآن سه مرتبه عالی، متوسط و نازل برمی شمرد؛ «مرتبه عالی» قرآن همان «امّ الكتاب» (الزخرف/ ۴) و «کتاب مکنونی» (الواقعه/ ۷۸) است که در مقام لدن و نزد ذات اقدس اله می باشد. مرحله متوسط قرآن همان است که در دست فرشتگان مقرب و کرام برره است و مرتبه نازل آن هم عین قرآنی است که لازمه اش الفاظ و مفاهیم است و به صورت تفصیلی و در طی سالیان نازل شده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۷۳). به نظر ایشان، رسول اکرم (ص) در مرتبه عالمیه، قرآن را با مرتبه عالمیه

قلب دریافت کرده‌اند و در مرتبه نازل، قرآن را با سمع و بصر قلب گرفته‌اند و در شب قدر، با مرحله متوسط قلب (ر.ک؛ همان).

مرتبه عالی قرآن که در مقام لدن جای دارد، حقیقتی بسیط و محض است که هیچ گونه کثرت و تفصیلی در آن راه ندارد و نزول آن در شب معراج و بدون واسطه فرشتگان رخ داده است. حضرت رسول (ص) در مقامی، حقیقت مکنون قرآن را از ذات الهی تلقی نمودند که جبرئیل گفت: «لَوْ دَتَوْتُ أَنْمَلَةَ لَأَخْتَرْتُ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق.، ج ۱۸: ۳۸۲؛ حقی بروسوی، بی تا، ج ۹: ۲۲۴ و طباطبائی، بی تا، ج ۱۳ ک ۱۸). قرآن در شب قدر به وسیله جبرئیل که روح امین است، بر قلب پیامبر نازل شد (ر.ک؛ الشعراء/ ۱۹۳-۱۹۴) و در این مرحله، مرتبه بسیط محض قرآن، از بساطت محض مقام لدن خارج شده است و نوعی تفصیل یافته (ر.ک؛ الدخان/ ۴) که متناسب با شب قدری است که هر محکمی در آن تفصیل می‌یابد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۷۳).

۳. بررسی قرائن نزول دفعی قرآن

طبیعی است که این گونه نظرات و تأویلات هنگامی مفید است که اصل موضوع ثابت شده باشد؛ یعنی ابتدا باید به این مسئله پرداخت که: آیا قرآن به غیر ظاهر آن که در دسترس مردم است، حقیقتی پنهان و والاتر دارد؟ از سوی دیگر، با فرض پذیرش این دو مرتبه وجودی برای قرآن، ماهیت نزول دفعی قرآن چیست؟ در ادامه، به بررسی و تحلیل وجود مقدس قرآن کریم در آئینه آیات کریمه می‌پردازیم.

۳-۱. قرآن، تجلی ذات اقدس الهی

خداوند متعال در بیان تمثیلی عظمت قرآن چنین می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (الحشر/ ۲۱)؛ یعنی: اگر ما این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، کوه با همه

استحکامش از هراس کوینده این کلام متلاشی می‌شد؛ زیرا قرآن کریم تجلی ذات اقدس خداوند است.

امیرالمؤمنین (ع) هم در این زمینه در نهج البلاغه فرمودند: «فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یکونوا رأوه بما أراهم من قدرته» (نهج البلاغه / خ ۱۴۷)؛ یعنی خداوند در کتابش برای مردم تجلی کرده است، بدون آنکه او را ببینند. شیخ بهایی نیز در تفسیر سوره مبارکه حمد از امام صادق (ع) روایت می‌کند: «لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا یبصرون» (مجلسی، ۱۴۰۴ق.، ج ۸۹: ۱۰۲).

از این گذشته، قرآن کریم درباره خداوند دو گونه تعبیر دارد. گاهی می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾ (الأنعام/۱۰۲) که از کلمه «ذلک» برای اشاره به دور استفاده می‌کند و گاه می‌گوید: ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ (الحديد/۴). یا ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ (البقره/۱۸۶). همین دو گونه تعبیر درباره قرآن کریم نیز که به فرمایش علی (ع) تجلیگاه ذات اقدس است، آورده شده است. خداوند گاه می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (البقره/۲) و گاهی می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (الإسراء/۹)؛ یعنی گاهی اشاره دور و گاهی اشاره نزدیک آمده است.

سرّ این دوگانگی تعبیر این است که قرآن برخلاف کتاب‌های معمولی، کتابی الهی و دارای مراتب است. مرحله والایش همان «أُمُّ الْكِتَابِ» (الزخرف/۴) است که اصل و ریشه قرآن است و حقیقتی لدی‌الله دارد. مرحله نازله‌اش، لدی‌الناس است و به لفظ عربی بین ظهور کرده است. در آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (الإسراء/۹)، سخن از هدایت است و پس از آنکه می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ (البقره/۳)، سخن از غیب است. هنگامی که انسان بر اوج قرآن می‌نگرد، می‌گوید: «ذلک الکتاب» و هنگامی که الفاظ و ظواهرش را می‌بیند که قابل قرائت، تلاوت، فهم و استدلال است، می‌گوید: «هذا القرآن» (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۳۵). البته بین خداوند که «متجلی» است و قرآن که «تجلی» است، یقیناً تفاوت وجود دارد، ولی با توجه به آیات سوره

زخرف که هر دو مرحله را ذکر کرده است ﴿حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (الزخرف/۱-۳)، علت نزول قرآن از مقام عالی و لدن به عربی فصیح، تعقل و فهم قرآن به وسیله مردم است.

۲-۳. امری از جنس عالم امر

با توجه به سیر تاریخی نزول قرآن، نزول مجرد قرآن یا از ابتدای نزول آیات وجود داشته، یا پس از آن به وقوع پیوسته است. با تأمل در اولین آیه نازل شده در مبعث پیامبر اکرم (ص)، یعنی ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ (العلق/۱)، متوجه می شویم که در همان نخستین کلمه نازل شده بر پیامبر (ص)، ایشان به امر خداوند خوانا می شود. برخی بر این باور هستند که متعلق امر «اقرأ»، خواندن لوحی است که در دستان جبرائیل وجود داشته است. خداوند در سوره یاسین امر خود را چنین توصیف می کند: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس/۸۲). در این بیان، امر الهی در واقع، همچون «کن» وجودی است که به اشیاء گفته می شود و وجود آنان محقق می شود. قلب پیامبر (ص) - بدون توجه به خواست ایشان - به امر الهی خوانا می شود و محتوای ملکوتی قرآن بر دل ایشان جای می گیرد.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «يقول لمن أراد كونه، كن فيكون، لا بصوت يقرع ولا ينداء يسمع وإنما كلامه فعل منه أنشأه و مثله» (نهج البلاغه / خ ۱۸۶)؛ به عبارتی، قول خداوند فعل اوست که منزّه از صورت مقروع و کوبیده است و مبراً از ندایی است که شنیده شود. بنابراین، کلام خداوند افاضه هستی است، ولی در مرحله نازلش به صورت ملفوظ و در لباس عربی فصیح تجلی می کند و در مرحله عالی که اصل آن در مقام لدن بر وجود پیامبر (ص) نازل می شود، منزّه از صوت و لفظ و اعتبار است و حقیقتی است علی و حکیم که با شهود و حیاتی دریافت می شود.

۳-۳. نزول به قدر معلوم

خداوند در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ (الحجر/۲۱)، با بیانی تأکیدی در قالب نفی و استثناء تصریح می‌کند که عموم اشیاء و مطلق حقایق آسمانی نازل گشته، همه در پیشگاه خداوند است و آنچه نازل می‌شود، تنها شمه و نمودی از حقیقت آن در عالم ملکوت است. وجود مبارک قرآن که مخلوق الهی است و در بین انسان‌ها نازل شده است، وجود حقیقی و اصیلی دارد که در خزائن الهی موجود است و به تعبیر قرآن، آنچه از حقیقت قرآن از خزائن غیب الهی نازل شده، تنها (قدر معلومی) از قرآن است.

در اینجا، شبهه‌ای مطرح می‌شود که در صورت پذیرش این مسئله، قرآن به طور کامل نازل نشده است و معارف قرآن که ﴿بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى﴾ (آل عمران/۱۳۸) و ﴿نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (النحل/۸۹) است، در دسترس مردم قرار نگرفته است. در حل این شبهه، باید گفت:

«اگرچه عموم مردم و نفوس تزکیه‌نیافته نمی‌توانند به خزائن غیب معارف و حقایق قرآنی مرتبط شوند، لیکن «رسیدن به همه معارف قرآن، میسر انسان کاملی است که اگر نشئه وجودی او مقدم بر قرآن نباشد، لااقل باید همسان باشد تا بتواند جامع و حافظ همه مطالب آن باشد و انسان کاملی که اولین ظهور حق و مظهر اسم اعظم است، به همه حقایق قرآن تکوینی احاطه پیدا می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۷۷).

معنای سخن امام باقر^(ع) که فرمودند: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۱ق.، ج ۹: ۹) نیز همین است که اسرار و بواطن قرآن را تنها مخاطبان اصلی قرآن، رسول خدا^(ص) و اهل بیت^(ع) می‌فهمند. پس اگر بگوییم «ما نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»، مفهوم عامی است که به جمیع اشیاء بازمی‌گردد و قرآن نیز از آن مستثنی نیست، بدین معنی نخواهد بود که تجلی ظاهری قرآن ناقص و محدود است، بلکه مراد این است که جایگاه

قرآن حقیقی در نزد خداوند متعال آن قدر بلند و والاست که احاطه به حقیقت و باطن آن مقدور غیر مطهرون نخواهد بود (ر.ک؛ الواقعة/۷۹).

۴-۳. جعل به عربی مبین

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾ (الزخرف / ۴-۳). واژه «جعل» معانی متعددی دارد (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۸۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۱۱: ۱۱۱ و قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۸)؛ از جمله «خلق کردن، چیزی را پیوسته از حالی به حال دیگر گرداندن، قرار دادن صفتی برای چیزی...». باید توجه داشت که واژه «جعل» به معنای خلق و ایجاد، یک مفعولی و برای صیر مدت و دگرگونی، دومفعولی است. راغب اصفهانی نیز پس از بیان پنج وجه از معانی جعل، برای این آیه معنای «تصیر الشیء علی حاله دون حاله» را برگزیده است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۲۳ق.:. ۱۹۷). بنابراین، معنای آیه مذکور چنین است که قرآن را از مرحله امّ الکتاب به مرحله عربی مبین درآوردیم و در این کالبد آشکار کردیم تا شما (بعد از آشنایی با ادبیات عربی) از آن بهره ببرید و در آن تعقل کنید. اما این کتاب با حفظ عنوان قرآن بودن، جایگاهی رفیع دارد و مطالب بلندش تا امّ الکتاب حضور دارد و در نزد خداوند به وصف علو و حکمت موصوف است.

بیان این مسئله ممکن است در ذهن برخی شبهه وجود دو قرآن یا شکاف و تعارض بین حقیقت قرآن در مراحل مختلف را ایجاد کند. اما باید توجه داشت که پیوند امّ الکتاب با عربی به نحو تجلی است و نه تجافی و در واقع، دو سر جبل ممدودی است که آسمان و زمین را پُر کرده است. در حدیث متواتر و مشهور ثقلین، پیامبر اکرم (ص) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِتْرَتِي كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق.، ج ۱: ۲۳۵). در این حدیث، قرآن طناب وحی و حبل متین الهی است که سراسر ملک و ملکوت را احاطه کرده است و در همه

این مراحل موجود می‌باشد. هر انسانی با توجه به کمال معنوی، تعالی روحی و ترکیه نفسانی خویش می‌تواند مدرک حقایق قرآن باشد و این مسئله ناظر به سطوح مختلف قرآن است.

۳-۵. قرآن در مقام مکنون

قرآن کریم با بیان ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * نَا يَمْسُهُ إِيْنَا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (الواقعه/۷۷-۷۹)، انحصار مس قرآن و حصر فهم حقیقت قرآن را مخصوص مطهرون برمی‌شمرد. این مسئله در حالی است که ظاهر تجسم یافته قرآن را همگان می‌توانند مس کنند و آنچه مدلول ظاهر الفاظ است نیز قابل درک و فهم است. ضمیر مفعولی در «إِنَّا يَمْسُهُ» را اگر به مرحله نازل قرآن برگردانیم، نتیجه فقهی آن، عدم جواز مس قرآن بدون طهارت می‌شود و اگر به کتاب مکنون باز گردد، منظور از مس، تماس معنوی است و اگر به قرآن باز گردد، جامع این معنای ظاهری و باطنی می‌شود. در این سوره، خداوند به مواقع نجوم قسم یاد می‌کند (ر.ک؛ الوقعه/۷۵-۷۶) و آن را قَسَمی بزرگ برمی‌شمرد که قرآن در مقام مکنون است و جز مطهرون کسی نمی‌تواند آن را مس کند. آنگاه در آیات سوره احزاب، مطهرون را معرفی می‌نماید (ر.ک؛ الأحزاب/۳۳). البته شاید در آیه بعدی به مرحله بعدی وجودی قرآن نیز اشاره می‌فرماید: ﴿تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الواقعه/۸۰) که همان نزول از مقام مکنون است.

به طور کلی، خداوند به سه دسته از مخاطبان قرآن اشاره می‌کند. در سوره مائده می‌فرماید: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ﴾ (المائده/۱۵) که خطاب به همه انسان‌هاست؛ چنان که این آیه با «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» آغاز می‌شود. در مواردی نیز خطاب به مؤمنان اختصاص می‌یابد (ر.ک؛ البقره/۳) تا برسد به مرحله نهایی آن که تنها در دسترس مطهرون است (ر.ک؛ الوقعه/۷۹). از مجموع این آیات چنین برمی‌آید که اولاً همین

قرآن کریم دارای مرحله مکنون است، ثانیاً این مرحله اگرچه از دسترس عموم مردم خارج است، لیکن در نزد مطهرون حاضر و ممسوس است و ثالثاً پس از آن در مرحله تنزیل به سطح زبان عربی نازل شده است.

با بیان این مسائل روشن شد که قرآن ظاهر و باطن دارد؛ باطنی که اوج معارف و حقایق آن ممسوس مطهرین و ظاهر آن در طول ۲۳ سال و با مکث در قالب الفاظ، آیات و سوره نازل شده است. اما حکمت این دو نشئه نزول چه بوده است؟ اصولاً این نزول دفعی برای پیامبر^(ص) یا سایر مردم چه فایده‌ای داشته است؟ آیا صحابه و یا کافران از رسول اکرم^(ص) سؤالی نپرسیده بودند؟ در ادامه، به برخی از این مسائل پاسخ داده می‌شود.

۶.۳. وحدت قبل از تفریق

برخی با اشاره به آیه ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ (الإسراء/۱۰۶) و تعبیر «فَرَقْنَاهُ»، نفی نزول دفعی قرآن را فهمیده‌اند. بر این اساس، قرآن از جانب خداوند به صورت جزء جزء نازل شده است تا پیامبر اکرم^(ص) نیز به تدریج بر مردم بخواند. اما نکته لطیفی که در این آیه از آن غفلت شده، مقام جمع قبل از تفریق است. خداوند می‌فرماید: ﴿قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ﴾؛ یعنی ابتدا وجود یکپارچه قرآن کریم را بیان می‌کند و بعد از آن به اراده الهی در نزول آن به صورت جزء جزء برای قرائت بر مردم اشاره می‌کند.

نکته دیگر در این آیه، اشاره ضمنی به حکمت نزول تدریجی است؛ به بیان دیگر، فائده نزول تدریجی در مرحله قرائت بر مردم است تا هم پیامبر اعظم^(ص) برای تبلیغ و تبیین آیات مجال و فرصت کافی داشته باشد و هم مردم توان درک و فهم قرآن و نیز عمل به احکام آن را به دست آورند. اما این مسئله هرگز نافی وجود یکپارچه و حقیقی قرآن قبل از مقام تفریق و عدم توانایی قلبی و روحی پیامبر^(ص) برای درک و پذیرش

یکباره قرآن نیست، بلکه این معذوریت را تنها به سبب محدودیت توده مردم در درک و فهم معارف قرآن می‌داند.

باید دقت داشت که مقصد نزول یکباره، قلب پیامبر اکرم^(ص) و مقصود نزول تدریجی، فهم توده مردم است. در تمام نظام‌های آموزشی و تربیتی، مطالب به طور تدریجی و بخش‌بخش بر متعلمان ارائه می‌شود و این قدر مسلم همه دستگاه‌های تعلیمی است. اما آیا نباید معلم منصوب شده الهی خود بر محتوای کلی تعالیم آگاه شود؟ آیا هدایت گر یک جامعه از حقایق و کمالات مطلع باشد تا در کوره‌راه‌های زندگی بشر، همچون سراجی منیر بر کاروان آدمیان بتابد؟ آیا در هر لحظه و در پی هر جریان جزئی، وحی الهی نازل می‌شد و یا اینکه تبیین بسیاری از مسائل مهم دینی منحصرأ بر عهده رسول اکرم^(ص) قرار گرفته بود؟

۷-۳. دو نزول و دو حکمت

با تأمل در آیه شریفه ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (النحل/۴۴) و توجه به قرینه‌های «انزال» و «إلیک» و «تنزیل» و «إلیهم» به پیامبر اکرم^(ص) می‌توان این آیه را چنین تفسیر کرد که ما قرآن را به سوی تو - یکباره - نازل کردیم تا تو با علم و آگاهی بر محتوای تبلیغ، آنچه را که بر مردم به تدریج نازل شده‌است، تبیین و شرح کنی و یا با عمل به برخی احکام آن را آشکار و تبیین نمایی تا شاید که در پرتو نزول تدریجی و بیان تو، در آیات تفکر کنند.

اگرچه این آیه در ظاهر تنها بیانگر جایگاه پیامبر اکرم^(ص) در تفسیر و تبیین آیات و واسطه بودن ایشان در دریافت جریان عظیم و سنگین وحی و انتقال آن به مردم است، اما با نگاهی دقیق‌تر به آیه متوجه می‌شویم که خداوند می‌فرماید: ما این کتاب را «به سوی تو» نازل کردیم، تا مفسر چیزی باشد که «به سوی مردم» نازل شده‌است. البته تفاوت دو

نزول یادشده در این است که حضرت رسول اکرم^(ص) واسطه نزول قرآن به سوی امت است و مردم نزول قرآن را از طریق ایشان دریافت می کنند؛ زیرا همان گونه که بیان شد، قرآن تجلی ذات اقدس خداوند متعال است و تحمل بی واسطه این تجلی برای هر کس مقدور نیست و رسول خدا^(ص) باید آن را دریافت کند و از نقلش بکاهد و آن را رقیق سازد و به مردم تعلیم دهد و برای آنان تبیین کند.

همچنین، با تأمل در تقدیم و تأخیر موجود در این آیه نیز ذکر دو نوع نزول و حکمت هر دو قابل خواندن است. نخست نزول دفعی قرآن کریم به پیامبر^(ص) است (انزلنا الیک) و حکمت آن، آگاهی از محتوای تبلیغ و در نتیجه، قابلیت یافتن ایشان برای تبیین وحی (لتبیین للناس) و نزولی است که تدریجاً به سوی مردم نازل شده است (ما نزل إلیهم). البته یکی از حکمت های آن، فهم بهتر و مناسب تر آیات، عام و خاص، محکم و متشابه و... در پی آن، توانایی مردم برای تعقل و تفکر در کلام الهی است (لعلهم یتفکرون). بنابراین، از این نظر می توان نسبت نزول دفعی قرآن به پیامبر^(ص) با نزول تدریجی به مردم را به برتری استاد به شاگرد و عالم به متعلم تشبیه کرد. بر این مسئله، شواهد زیادی می توان عنوان کرد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۶۶-۶۹). خداوند در آیه دیگری از قرآن می فرماید: ﴿انزلنا إلیکم نوراً مبیناً﴾؛ یعنی آنچه که به مردم می رسد، خود وحی الهی است، نه اینکه نور وحی الهی تا قلب مطهر پیامبر اکرم^(ص) رسیده، از آن به بعد قطع شده باشد؛ به بیان دیگر، قلب مطهر رسول اکرم^(ص) و زبان ایشان کانال وحی است و این خود وحی الهی است که به نزد مردم می رسد.

در آیه ۲۴ سوره شوری نیز که انواع وحی را بیان می کند و در سومین قسم آن که ﴿یُرْسِلَ رَسُولًا فَبُوحَىٰ بِأُذُنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ است، با توجه به مطلق بودن کلمات «رسولاً» که شامل رسول ملک و بشری می شود، «بوحی» که هم وحی تشریحی و هم تسدید را در بر می گیرد و کلمه «لبشر» که هم شامل پیامبر و غیر پیامبر است، می توان چنین نتیجه

گرفت که انسان‌های عادی به برکت وجود پیامبر اکرم^(ص) و وساطت ایشان کلام الهی را دریافت و تلقی می‌کنند. تأمل در معنای آیه مبارکه اعتصام ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران/۱۰۳)) و نیز حدیث شریف ثقلین در انسجام دو ثقل وزین، مؤید این معناست که همان‌طور که اولین حلقه این ریسمان به دست خداست، آخرین حلقه آن نیز به دست انسان‌هاست؛ چه اینکه حلقات متوسط این ریسمان دست فرستادگان الهی، اعم از ملائک و پیامبر اکرم^(ص) است. بنابراین، آخرین مرحله وحی و نقطه پایانی کلام خداوند است که جامعه اسلامی می‌تواند به آن چنگ زند.

۸-۳. منزلگاه قرآن در قلب پیامبر^(ص) و دغدغه نسیان

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ (الشعراء/۱۹۳-۱۹۴ و مشابه آن: البقره/۹۷). خداوند قلب پاک پیامبر^(ص) را جایگاه انوار مقدس وحی خویش قرار داد؛ زیرا هم قلب پیامبر^(ص) که ظرف مطهر این حقایق و اسرار بود، به عالم امر و ملکوت متعلق بود و هم مظروف آن که از سوی جبرئیل امین از جانب ﴿مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ نازل می‌گشت، مطهر از عالم ماده و اعتبار بود تا تنها به شکل لفظ، حروف و مقولات اعتباری بشری نازل شود. اگرچه این انوار ملکوتی برای انتقال به انسان خاکی چاره‌ای جز تجلی در لسان عربی مبین ندارد، اما نمی‌توان حقیقت متعالی قرآن را منحصر در این معنا دانست. البته آنچه در قلب پیامبر^(ص) باقی می‌ماند، بی‌حاصل نبود، بلکه به نوعی مزد رسالت، تعالی روحی و ثمره گرانبهای سیر معنوی بی‌بدیل پیامبر^(ص) بود. حقایقی که توان دریافت و حمل آن را جز قلب پاک رسول اکرم^(ص) و سینه مطهر ذریه آن حضرت نداشت. علمی که اهل بیت^(ع) از جانب پیامبر^(ص) و از معارف ملکوتی دریافت می‌داشتند، از مقوله لفظ، درس و تعلیم نبود، بلکه از جنس انوار قدیسه‌ای بود که بر قلب ایشان نازل می‌گشت. آگاهی از باطن و نهان قرآن و علم به اسرار و رموز وحی الهی تنها به وسیله این علوم در نزد اهل بیت^(ع) امکان‌پذیر است.

دغدغه‌های پیامبر از نسیان و فراموشی آیات نیز ناظر به همین حقیقت است. مشخص است که رسول اکرم^(ص) نمی‌توانست قرآن را فراموش کند و حقایق وحی، خواه ناخواه در جان ایشان محفوظ و مضبوط می‌شد و ایشان نیز این مسئله آگاهی داشتند. لیکن ما به تفاوت این نشئه وحی و توجه شدید پیامبر^(ص) به رسالت سنگین ایشان در ابلاغ وحی باعث نگرانی آن حضرت - به این نوع به‌ظاهر فراموشی - می‌شد. این دغدغه باعث شده بود که هنگام نزول وحی ایشان شروع به تکرار آیات، قبل از اتمام وحی می‌فرمود. خداوند در دو نوبت در قرآن ایشان را از تعجیل باز می‌دارد (ر.ک؛ طه/۱۱۴ و القیامة/۱۶).

در سوره مبارکه اعلی، خداوند با توجه به نگرانی روحی پیامبر^(ص) به ایشان نوید اقرار می‌دهد: ﴿سَتَقْرَأُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (الأعلی/۶) تا دیگر پیامبر اکرم^(ص) خوف فروگذاری هیچ یک از محتوای قرآن را نداشته باشد. در ادامه می‌افزاید: ﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾ (الأعلی/۷). هر چند بسیاری از مفسران از جمله علامه طباطبائی این استثناء را از باب بقای قدرت الهی بر اطلاق ماقبل می‌داند و از باب مشابهت بر آیه ۱۰۸ سوره هود حمل می‌کند (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۲۰: ۲۶۶). اما می‌توان با توجه به تفسیر ذیل آیه ﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾، جهر را به ظاهر قرآن و «ما یخفی» را به اسرار و بواطن قرآن اسناد داد. در واقع، در این تفسیر می‌توان تفاوت نشئه وحی و حضور ذهنی پیامبر^(ص) را همان تفاوت دو نزول تدریجی و دفعی دانست. این تفسیر با قرائن صدر سوره نیز سازگار است و می‌تواند توجیهی مناسب برای اتصال و ارتباط آیات ۱ تا ۵ با آیه ۶ باشد و این گسست معنایی را در سیاقی خوش‌بافت تبیین کند.

۴. نقد ادله معارض

در ادامه، به بررسی شبهاتی می‌پردازیم که پیرامون نزول دفعی مطرح شده است. همانگونه که خواهد آمد، بیشتر این ایرادها ناظر به درک ناصحیح از ماهیت نزول دفعی

است. اگرچه پاسخ برخی از این شبهات از مطالب پیشین قابل استنتاج است، لیکن بررسی موردی هر یک و طرح پاسخ اجمالی به آن‌ها می‌پردازیم.

۴-۱. صحنه گذاشتن ضمنی قرآن بر عدم نزول به شکل جمله واحد

۴-۱-۱. تقریر شبهه

قرآن کریم در آیه ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾ (الفرقان/۳۲)، در پاسخ به سؤال کافران درباره چرایی نازل نشدن قرآن به صورت یکپارچه، به نوعی به اصل سؤال آنان صحنه می‌نهد و با بیان عبارت «كَذَلِكَ» به حکمت این نزول اشاره می‌کند.

۴-۱-۲. پاسخ به شبهه

قبل از پاسخ به این شبهه، به زمینه خیزش و طرح این سؤال به وسیله کافران می‌پردازیم. اولین احتمال این است که آنان توقع داشتند که قرآن همانند کتب پیشین به صورت یکپارچه نازل شود، اما قرآن به شکل تدریجی نازل می‌شد. علامه با بیان اینکه این احتمال بی‌دلیل است، احتمال دومی را تقویت می‌کند که کافران می‌خواستند بگویند این کتاب آسمانی نیست و اگر از جانب خدا بود، باید دینی کامل‌الاجزاء باشد و همه یکجا نازل شده باشد. به هر حال، اصولاً کافران در پی بهانه‌جویی بودند و قرآن کریم خود در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (الأنعام/۷).

چنان که گذشت، آنچه جنبه رسمیت داشت و مردم با آن روبه‌رو بودند، نزول تدریجی بود. لذا محور بهانه‌جویی کافران از نزول با وقفه قرآن کریم بود که هرچند وقت یک بار در پی جریان و یا شأن نزولی خاص نازل می‌گشت. اما نزول دفعی تنها

مقدور اندیشه پیامبر اکرم^(ص) بود و طبیعی بود که کافران از این جهت نزول آگاهی نداشتند تا سؤال آنان ناظر به این مسئله باشد. قرآن کریم در پاسخ به این سؤال، به برخی از حکمت‌های نزول تدریجی، از جمله تثبیت دل، تقویت آرامش و یقین قلبی پیامبر^(ص) در اثر ارتباط دائمی با مبداء وحی در مواقف و حوادث مختلف (لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ) و اعطای فرصت مناسب برای قرائت، تبلیغ و تبیین وحی (وَرَتَّلْنَا تَرْتِیلاً) اشاره می‌فرماید.

۲-۴. امتناع نزول دفعی قرآن موجود با صبغه زمانی و مکانی

۱-۲-۴. تقریر شبهه

قرآن با الفاظ، عبارات و خصوصیات خود نمی‌تواند یکجا و در یک شب نازل شود، مگر اینکه دست به تأویل بزیم؛ مثلاً قرآن از گذشته‌ای خبر می‌دهد که نسبت به شب قدر- اولین شب قدر- آینده دور محسوب می‌شود و باید به صورت مستقبل بیاید، و گرنه سخن از حالت صدق و ظاهر حقیقت خواهد بود.

۲-۲-۴. پاسخ به شبهه

در پاسخ باید گفت بدیهی است که رعایت قواعد کلامی و صبغه‌های زمانی اولین شرط هر کلام صحیح و فصیح است و قرآن کریم در مقام عربی مبین که در زمان‌های متعدد نازل شده، ملزم به تبعیت از این قواعد است و گاهی در سیاق ماضی و گاهی در لباس مستقبل سخن می‌گوید، اما همان گونه که از آیات پیشین مستفاد شد، اولاً حقیقت قرآن در مقام مکنون مجرد از قید و اعتبار دنیایی است تا صبغه زمانی و مکانی به خود بگیرد و در مقام تجمیع دفعی ممتنع به نظر آید. ثانیاً معارف و حیانی زمان‌مند نیست و اگر در زمان نزول تدریجی و در قالب گفتار عربی بر مبداء مشخصی صبغه گذشته و آینده به خود بگیرد، باز حقیقت آن مجرد، جهان‌شمول و همیشگی است.

نکته مهم دیگر اینکه نزول دفعی یا تدریجی هیچ تراحمی با یکدیگر ندارند و خلط این دو با یکدیگر باعث می‌شود آنچه مقوم و مؤید نزول تدریجی است، در برخی موارد برای نفی نزول دفعی به کار برده شود. نزول تدریجی قرآن کریم از مسلمات قرآنی است که شواهد نقلی و عقلی فراوانی بر آن دلالت دارد، لیکن این مسئله به هیچ عنوان نمی‌تواند نافی حقیقت ملکوتی و مجرد قرآن و ارتباط آن با قلب پیامبر اکرم (ص) و به واسطه ایشان به اهل بیت (ع) ایشان باشد.

۴-۳. امتناع نزول دفعی قرآن به لحاظ روابط درون‌متنی برخی آیات

۴-۳-۱. تقریر شبهه

در قرآن کریم، آیات ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، مبهم و مبین بسیار است. این در حالی است که مقتضای ناسخ بودن، تأیید زمانی آیات ناسخ از منسوخ است. همچنین، بقیه تقییدات و مخصوصاً بیان مهمات که لازمه طبیعی و عادی آن، وجود فاصله زمانی است، معقول نمی‌نماید که قرآن یکجا نازل شده باشد، در غیر این صورت، اگر قرآن یکجا نازل شده باشد، باید دارای ناسخ و منسوخ همزمان و در نتیجه، دو حکم برای یک مسئله باشد و یا دارای تضاد و تناقض محتوایی باشد.

همان گونه که گذشت، ماهیت نزول دفعی قرآن از مقوله لفظ و اعتبار نیست تا خصایص نصوص و مباحث فهم متن از جمله مبهم و مبین بودن یا اطلاق و تقیید بر آن حمل شود. اینکه برداشت ما از یک آیه با ابهام بیشتری همراه است و یا بخشی از آیات قرآن نسبت به برخی دیگر رابطه ابهام‌زدایی دارند، عوارضی طبیعی است که بر مقوله الفاظ حاکم است و بیشتر ماهیت اعتباری و ذهنی دارند تا عینیت خارجی. از سوی دیگر، هیچ ضرورتی برای رعایت فاصله زمانی بین عام و خاص و نیز مطلق و مقید نیست و هیچ مانعی برای نزول همزمان آن نمی‌توان یافت؛ چراکه این تلازم ناشی از ارتباط نسبی دو حکم در ذهن ماست.

چنان که می‌دانیم، مفهوم نسخ در شرایع الهی، نسخ ظاهری است؛ یعنی خداوند از همان ابتدای تشریح حکم سابق، از تداوم نداشتن و محدوده زمانی آن آگاهی دارد و صرفاً وفق مصالحی از بیان مدت و اصل موقتی بودن آن خودداری کرده، تا به هنگام سررسید اجل آن را بیان فرماید (ر.ک؛ خویی، ۱۳۹۴ق: ۲۷۶). با قبول این تعریف که نسخ در واقع، همان تأخیر بیان حکم اصلی تا وقت حاجت است، جمع بین آیات ناسخ و منسوخ در زمان واحد با تبیین سرآمد زمان حکم اول ممکن می‌شود، لیکن در نزول تدریجی و با مشخص نبودن آیات ناسخ و منسوخ، تقدم و تأخر زمانی راهگشای درک آیات است.

نتیجه‌گیری

آنچه در پرتو خود آیات قرآن روشن می‌شود، این است که قرآن کریم برخلاف کتاب‌های معمولی، کتابی الهی و ذومراتب است که مرحله‌الایش «أُمُّ الْكِتَابِ» است که منزّه از صوت، لفظ و اعتبار است و حقیقتی لَدَى اللَّهِ دارد و مرحله نازل‌اش، لَدَى النَّاسِ به لفظ عربی بَیْنِ ظُهُورِ كَرْدِه است. این دو نزول تنها دو سوی یک حقیقت واحد هستند که اعتقاد به آن موجب شبهه شکاف و تعارض بین حقیقت قرآن نمی‌شود؛ زیرا پیوند امّ الکتاب با عربی مبین به نحو تجلی است و نه تجافی و بنا بر روایات، دو سر جبل ممدودی است که آسمان و زمین را پُر کرده است. مخاطب نزول دفعی قرآن، پیامبر اکرم (ص) است و حکمت آن، آگاهی از محتوای تبلیغ و در نتیجه، قابلیت یافتن ایشان برای تبیین وحی و تشریح احکام دین است. علت نزول قرآن از مقام عالی و لَدُنْ به عربی فصیح، تعقل و فهم قرآن به وسیله مردم است. بنابراین، فائده نزول تدریجی در مرحله قرائت بر مردم است تا هم پیامبر اعظم (ص) برای تبلیغ و تبیین آیات مجال و فرصت کافی داشته باشد و هم مردم توان درک و فهم قرآن و عمل به احکام آن را به دست بیاورند. عمده شبهات در این مسئله نیز با تبیین ماهیت صحیح نزول دفعی قابل پاسخ است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- در آیات ۲۳ فرقان و ۱۰۶ اسراء به صراحت از تدریجی بودن نزول آیات سخن به میان آمده است و آیات الروم / ۲-۴، آل عمران / ۱۲۳ و الأنفال / ۶۰۶ به طور ضمنی به نزول تدریجی اشاره دارد.

۲- «اعتقادنا فی ذلك أن القرآن نزل فی شهر رمضان فی لیلة القدر جملة واحدة إلى البيت المعمور ثم نزل من البيت المعمور فی مدة عشرين سنة...».

۳- «الذی ذهب إليه أبو جعفر فی هذا الباب أصله حدیث واحد لا یوجب علما و لا عملاً».

۴- آیت الله دوزدو زانی در رساله‌ای با عنوان دروس حول نزول القرآن دیدگاه علامه طباطبایی را به تفصیل به نقد کشیده‌اند.

۵- برای نمونه، ر.ک؛ آل عمران / ۹۳؛ الإسراء / ۹۵؛ الأنعام / ۱۱۴ و ابراهیم / ۳۲.

۶- «أما كون مرادهم من اقتراح نزوله جملة واحدة أن ينزل كتابا مكتوبا دفعة كما نزلت التوراة و كذا الإنجيل و الزبور علی ما هو المعروف عندهم فلا دلالة فی الكلام المنقول عنهم علی ذلك. علی أنهم ما كانوا مؤمنين بهذه الكتب السماوية حتى یسلموا نزولها دفعة» (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۵: ۲۱۰).

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن بابویه (صدوق)، محمد بن حسن. (۱۴۰۰ق.). *المالی*. بیروت: مؤسسة الاعلمی.

- _____ . (۱۳۹۵ق.) . *کمال الدین و تمام النعمه* . ج ۲ . قم: دار
الکتب الإسلامیه. ابن جوزی، جمال الدین محمد. (۲۰۰۱م.) . *زاد المسیر فی علم التفسیر* .
بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد. (۱۴۱۳ق.) . *فتح الباری فی شرح البخاری* . بیروت:
دارالکتب العلمیه.
- ابن حنبل، احمد. (۱۴۰۲ق. / ۱۹۸۲م.) . *مسند* . استانبول: بی نا.
- ابن شهر آشوب، محمد. (۱۳۲۸ق.) . *مشابه القرآن و مختلفه* . قم: انتشارات بیدار.
- ابن کثیر الدمشقی، اسماعیل بن عمر. (۱۴۱۲ق.) . *تفسیر القرآن العظیم* . بیروت: دار المعرفه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق.) . *لسان العرب* . ج ۳ . بیروت: دار صادر.
- احمد فراهیدی، خلیل. (۱۴۱۴ق.) . *ترتیب العین* . ج ۱ . قم: نشر اسوه.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۰۱ق. / ۱۹۸۱م.) . *صحیح البخاری* . استانبول: بی نا.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۰۸ق.) . *انوار التنزیل* . بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بلاغی، محمد جواد. (بی تا.) . *آلاء الرحمن* . بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بیهقی، احمد بن الحسن. (بی تا.) . *السنن الکبری* . بیروت: دارالفکر.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۸) . *قرآن در قرآن* . ج ۱ . قم: اسراء.
- الحاکم النیشابوری، أبو عبدالله. (۱۴۰۶ق.) . *المستدرک علی الصحیحین* . بیروت: دار
المعرفه.
- حسینی بحرانی، سیدهاشم. (۱۳۳۴) . *تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن* . قم: دارالکتب
العلمیه.
- حقی بروسوی، اسماعیل. (بی تا.) . *تفسیر روح البیان* . بیروت: دار الفکر.
- خویی، سیدابوالقاسم. (۱۳۹۴ق.) . *البیان فی تفسیر القرآن* . قم: المطبعة العلمیه.
- خمینی^(ره)، روح الله. (۱۳۸۶) . *قرآن کتاب هدایت در دیدگاه امام خمینی^(ره)* . تهران:
مؤسسه نشر آثار امام^(ره) .
- دوزدوزانی، میرزا یدالله. (بی تا.) . *رساله «دروس حول نزول القرآن»* . بی جا: بی نا.

رازی، فخرالدین محمد. (بی تا). *تفسیر کبیر*. بیروت: دارالکتب الإسلامية.
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۲۳ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. بی جا:
 ذوی القربی.

رشیدرضا، محمد. (بی تا). *تفسیر المنار*. ط ۲. بیروت: دارالمعرفة.
 زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق.). *تفسیر الکشاف*. بیروت: دارالکتب العربی.
 زنجانی، ابو عبدالله. (۱۴۰۴ق.). *تاریخ القرآن*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
 سید قطب، ابراهیم حسین. (بی تا). *فی ضلال القرآن*. چ ۵. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
 سیوطی، عبدالرحمن. (۱۴۲۴ق.). *الایقان فی علوم القرآن*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
 _____ (۱۴۱۴ق.). *الدرّ المشور فی تفسیر المأثور*. بیروت: دار الفکر.
 الشرتونی، سعید. (۱۳۷۴). *أقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد*. تهران: دار الأسوه.
 شیخ انصاری، مرتضی بن محمد. (۱۲۸۱ق.). *فرائد الاصول*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 طباطبائی، سید محمدحسین. (بی تا). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چ ۲. تهران: دارالکتب
 الاسلامیة.

طبرسی، الفضل بن الحسن. (۱۳۹۵ق.). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: المكتبة
 الإسلامیة.

طبری، محمد. (۱۳۹۳ق.). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفة.
 الحویزی، عبدالعلی بن جمعه. (۱۳۸۳). *تفسیر نور الثقلین*. قم: المطبعة العلمیة.
 عسکری، ابوهلال. (۱۴۱۲ق.). *معجم الفروق اللغویة*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
 عکبری بغدادی، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ق.). *تصحیح اعتقادات الإمامیة*. چ ۲. بیروت: دار
 المفید.

فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۴۰۲ق.). *تفسیر صافی*. چ ۲. بیروت: مؤسسه الأعلمی
 للمطبوعات.

قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۰۴ق.). *تفسیر القمی*. قم: دارالکتاب.

فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۰۵ق.). *مصباح المنیر*. قم: دار الهجرة.

قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*. چ ۶. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). *الکافی*. چ ۴. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۴ق.). *بحار الانوار*. بیروت - لبنان: مؤسسة الوفاء.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۵). *التحقیق فی کلمات القرآن*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.

معرفت، محمد هادی. (۱۴۱۵ق.). *التمهید فی علوم القرآن*. قم: نشر اسلامی.

موسوی بغدادی، سید ابوالقاسم. (۱۴۰۵ق.). *وسائل المرتضی*. تحقیق سید مهدی رجائی. تهران: دار القرآن.

مصباح یزدی. محمد تقی. (۱۳۷۶). *قرآن شناسی*. قم: مؤسسه امام خمینی (ره).

ناصریان، علی اکبر. (۱۳۸۴). «نزول دفعی قرآن، شبهات و پاسخ ها». *فصلنامه الهیات و حقوق*. ش ۱۷. صص ۷۱-۹۷.

نسائی، احمد بن شعیب. (۱۳۴۸ق.). *السنن الکبری*. بیروت: دار الفکر.

هیثمی، علی بن ابوبکر. (۱۴۰۸ق.). *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*. بیروت: دارالکتب العلمیه.